

تصفیه حساب با گذشته مان

فرجام هر روند تاریخی، آغاز روند یا روند های دیگر تاریخیست. مطابق این پیوستار دیالکتیکی تداوم و گسست، تجلی دوباره جنبش چپ افغانی ناگزیر پایان دوره یی از جنبش چپ افغانیست.

شهامت انقلابی در عرصه تفکر از ما میطلبد تا به معتقدات دیروزین مان با چشمانی فراختر بنگریم سره را از نا سره جدا سازیم؛ **در دفاع از منافع انسان زحمتکش** که دلیل موجودیت ما به حیث یک نیروی چپ و انقلابیست - پا بفشاریم و در طرد باور های دگم گونه و جزمیات بی لزوم، از نوآوریهای اندیشه یی نه هراسیم.

شهامت انقلابی در عرصه پراتیک از ما میخواهد تا فروپاشی سازمانهای چپ دیروزی را پایان جهان نینگاریم و با متانت و استواری در راه شکل جدید مبارزان راه حق و عدالت گام بر داریم. سود مندیهای در شکست وجود دارند که نمیشود آنها را در مراحل فرازمنند جنبش و به ویژه در هنگام پیروزی دید؛ شکست پرویزن تاریخ است، مطلوب و روینده را از نامطلوب و پوسیده جدا میکند، عناصر انگل را از بدنه پویش میزداید. **شکست نیز قهرمانزاست!**

با این تمهید که آشکارا رنگ عاطفی دارد میرسیم بر مسأله «تصفیه حساب».

سه پرسش مطرح میشوند:

- تصفیه حساب با کی؟
- تصفیه حساب در کدام زمینه ها؟
- تصفیه حساب برای چی؟

۱- تصفیه حساب در کدام زمینه ها

الف: در عرصه تفکر یا به قول متداول در عرصه «ایدیالوژیک»:

مارکسیزم که با دست آورد های فکری و تیوریک انگلس، لینن، تروتسکس، مائو، لوکاچ، آلتوسر، هانری لوفرو و دیگر تیوریسنهای سده بیست غنا یافت، به حیث منسجم ترین و همزمان باز ترین دستگاه علمی - فلسفی پویا، نقاد و خود - نقاد در عرصه تفکر اجتماعی بشر جا گرفت. این دستگاه در پیوند دیالکتیکیش با واقعیت اجتماعی، پیوسته در «اثبات» و

«نفی» قرار دارد. نی انتزاع محض واقعیت است (باز تاب ساده)، نی تماشاجی راهنما (سمت‌دهنده ساده واقعیت).

مارکسیزم ریشه در دینامیزم واقعیت دارد (ریالیزم و تیوری شناخت آن از همینجا نشأت میکند) و هم خواهان دگر سازی واقعیت است (تیوری و پراتیک انقلابی).

رابطه جنبش انقلابی افغانی با این دستگاه اندیشه‌ی (نمیگویم ایدیالوژی) چی بود؟ این رابطه - دریغا - نامزدی بود که به پیوند نینجامید؛ چرا؟

از یکسو: شرایط ذهنی پذیرش مارکسیستی که خواهان پیشزمینه‌های استدراکهای غنی علمیست به ویژه در عرصه جامعه‌شناسی در جامعه عقبمانده افغانی وجود نداشتند. انقلابیون چپ از ورای ساده‌سازیه‌های ایدیالوژیک آن زمان (دهه‌های ۵۰-۶۰ میلادی) که ماکسیزم-لنینیزم را به جنگی از نسخه‌های معرفت و عمل به ویژه برای راه اندازی احزاب انقلابی وابسته به «سوسیالیزم موجود» تبدیل میکرد، با تفکر مارکس آشنا شدند. عقبمانی فرهنگی - علمی جامعه افغانی امکان تحلیل عمیق و همه‌جانبه مسایل جامعه افغانی را نمیداد.

دینامیزم انقلابی جهانی پیوند تفکر - عمل را برای انقلابیون افغان معکوس ساخته بود: عمل - تفکر! به هر صورت میبایست سازمان انقلابی معتقد به مارکسیزم-لنینیزم شکل میگرفت، که گرفت. اما تلاش برای درک ویژه گیهای جامعه افغانی در سطح یک «خواست قانونی» و یک «عطش تیوریک علمی» همچنان باقی ماند زیرا دانشمندان مستقل و غیر وابسته به چپ، در عرصه «جامعه‌شناسی تطبیقی» کار بزرگی را انجام نداده بودند که میشد بر بنیاد آن، به درک جامعه افغانی رسید.

ح.د.خ.ا. از نگاه اندیشه و تفکر، شاخه‌ی از بقایای «سومین بین الملل کمونیستی» (بعد ها نام «دفتر اطلاعاتی کمونیستی» را گرفت) بود که **بر فراز جامعه افغانی** روئیده بود. این شاخه کدام ریشه اندیشه‌ی در جامعه افغانی نداشت.

از سوی دیگر: شرایط عینی درک مارکسیزم به حیث **جهانبینی پرولتاریا** در جامعه افغانی وجود نداشتند: عدم موجودیت مناسبات بورژوایی تولید، نبود طبقات سرمایه دار و کارگر و پدیده‌های دیگری در پیوند با آنها! در جامعه افغانی حرکت‌های اقتصادی-اجتماعی که گونه‌ی تبلور «مبارزه طبقاتی» ویژه جامعه سرمایه داری باشد، وجود نداشتند. **چنان شکلی از جهانبینی پرولتاریا به افغانستان فاقد پرولتاریا آمد که هیچگونه لبر اتوار اجتماعی را برای**

آزمایشهای روزمره خود در اختیار نداشت. مارکسیزم بی پیوند با پراتیک انقلابی پرولتاریا در چوکات یک بینش ساده شده و «معلق» وارد کشور شد. تیوری راه رشد غیر سرمایه داری و انترناسیونالیزم پرولتری دردی را در این «تعلیق» دوا نمیکرد!

البته این نبود زمینه های عینی و ذهنی برای ایجاد یک سازمان مبتنی بر تفکر مارکسیستی، به معنای آن نیست که میبایست از مبارزه در راه رهایی انسان زحمتکش از چنبره ستم فیودالی و ماقبل فیودالی، استعفا داده میشد. برعکس، راه اندازی جریانهای «دموکراتیک خلق» و «دموکراسی نوین»، فرآورده هایی از **شهامت عظیم انقلابی** رزمندگان آن روزگار بود.

پس چی گونه میشود با آن بینش و دریافت دگماتیک، شوروی شده و سطحی - نسخه یی تصفیة حساب کرد؟

باید نکته به نکته به رفع دیالکتیکی آن پرداخت:

- به جای بینش دگماتیک: بینش نقاد، خود - نقاد، پویا، دگر شونده، فاقد نص و دگم؛
- به جای بینش شوروی شده: بینش مستقل از منافع این یا آن کشور، بدون دنباله روی از این یا آن «دارالعلوم تیوریک»، بینش معتقد به اصل بنیادی انترناسیونالیزم و دفاع از منافع انسان زحمتکش در سراسر جهان؛

- به جای بینش سطحی - نسخه یی: بینش علمی از واقعیت، بینشی که بتواند تمام پیچیده گی درک روند واقعیت را در خود داشته باشد و بر بنیاد فلسفه ماتریالیستی و جامعه شناسی علمی (به بیان دیگر همان ماتریالیزم تاریخی ولی تصفیة شده از انحراف دیترمینیستی) استوار باشد.

این بینش، به یقین، تا دیری بینش حاکم جنبش انقلابی افغانی نخواهد شد ولی بدون آن، هیچگونه تغییر بنیادی دموکراتیک و مترقی نیز مقدور نخواهد بود. تحول نقادانه بینش چپ بنیادی یگانه چراغی خواهد بود که راه آینده را روشن خواهد ساخت.

ب: در زمینه های تشکیلاتی و پراتیک سیاسی:

تصفیة حساب در این زمینه ها به معنای این است که باید **دموکراسی** (از جمله دموکراسی درون سازمانی) و **پلورالیزم عقیدتی** را (به شمول تبلور آن در وجود گرایشها و جناحهای منسجم در درون سازمان) نی به حیث یک ضرورت مؤقت یا تاکتیکی، بل، در مقام **جوهر پراتیک** جدید سیاسی مطرح کرد و دفاع از آنها را مشمول گستره «منافع

زحمتکشان» ساخت. اتخاذ تصامیم دموکراتیک از طریق بحث‌های آزاد و رأی‌گیری سری و تشکل اکثریتها بر بنیاد این شیوه، به هیچوجه نباید به معنای آن باشد که اقلیتها از شرکت در فعالیت‌های سازمان دور نگهداشته شوند یا وجود آنها به حیث اپوزیسیونهای درون - سازمانی غیر قانونی اعلام شود (ما دیگر در شرایط انقلاب اکتوبر قرار نداریم که اکثریت کمیته مرکزی حزب بلشویک را در سال ۱۹۲۲ به فیصله بی‌کشاند که وجود فراکسیونها و گرایشها را در درون حزب ممنوع قرار داد و نتایج جبران ناپذیر در تاریخ جنبش سوسیالیستی به بار آورد). اقلیتها (که شاید اکثریت‌های مؤثر بعدی شوند) باید همانند اکثریتها از حقوق درون سازمانی برخوردار باشند.

اصل مرکزیت دموکراتیک که جوهر بینش لیننیستی را از حزب طراز نوین پرولتری تشکیل میداد، در واقع یک «طرح آرمانی» برای سازمانهای انقلابی بود. لینن همیشه روی **بعد دموکراتیک آن تأکید میکرد**، چون دقیق میدانست که **گرایش طبیعی مقامات بالایی به سوی رجحان دادن مرکزیت و نقض دموکراسیست**، در حالی که خواست مبارزان صف و سازمانهای پایینی، گسترش دموکراسی و کاهش مرکزیت به حد اقل آن است. تجربه سده بیستم نشان داد که تشویش لینن کاملاً به جا بود! هر جا که دموکراسی درون سازمانی مطرح شد، با خشونت، زیر عنوانهای «انحراف راست»، «غرب زده گی»، «گرایش بورژوایی» و غیره سرکوب شد و چی بسا که شادترین سیماهای انقلابی جهان در این راه جانهای شانرا فدا کردند. با این شیوه باید جاودانه وداع گفت؛ **باید دموکراسی را به حیث اصل همیشه مقدم و حاکم مطرح کرد** و شیوه‌های جدید تشکیلاتی، از جمله گسترش تشکیلات افقی در وجود فدراسیونها را (که از استقلال نسبی برخوردار باشند) مورد آزمایش قرار داد.

۲- تصفیة حساب با کی؟

با آنکه در شرایط کنونی عقبگرد وحشتناک جنبش مترقی افغانی و سیر قهقرایی افغانستان در زیر سیطره توتالیتاریزم قرون وسطایی، جایی برای هر عنصر تحول طلب و دموکرات در زنده گی سیاسی-اجتماعی کشور وجود دارد ولی جنبش چپ بنیادی نمیتواند مسأله تصفیة حساب را با گذشته خود مطرح نکند. توده های زحمتکش، مبارزان و پیکار جویان صف و افسران وفاداری که حافظ جمهوری افغانستان بودند، حق دارند این پرسش را مطرح کنند که چرا در جریان یک دهه که از فروپاشی «حزب-دولت» در افغانستان میگذرد، هیچیک از رهبران اصلی آن - به ویژه آن شمار که در سرنگونی آن سهم فعال داشتند - به

کوچکترین توضیح جدی رویداد های سه دهه اخیر نپرداخته است؟ آیا این عمل یک استعفا ساده سیاسیست یا میشود صفت‌های دیگری به آن بست؟

استعفا از مبارزه و سیاست حق طبیعی هر انسان است، ولی آیا استعفا از مسؤولیت‌هایی که خود برای حصول آنها تلاش همه جانبه و چپ بسا غیر مشروع، غیر قانونی و غیر دموکراتیک و مبتنی بر حق تلفی‌های دور از اخلاق انقلابی - کرده بودند، به مفهوم گرو کردن زنده گی صد ها هزار انسان مبارز و وفادار به منافع خلق افغانستان، نیست؟ آیا میشود از این مسؤولیت عظیم تاریخی با چنین ساده گی کنار رفت؟ به یقین که خیر! اگر آنان فرصت و حوصله یی (!) برای تدوین یک تحلیل جامع از روند فروپاشی نداشتند، دست کم میتوانستند به ارایه دقیق رویداد ها بپردازند. **تصفیه حساب با پراتیک سیاسی گذشته مان و با کسانی که آن پراتیک را در رهبری جنبش تشخص میبخشیدند و دیگر ظرفیت تحول دموکراتیک را ندارند، با همین صراحت مطرح میگردد.** این طرز دید به هیچوجه نباید به مفهوم برخورد انتقامجویانه و کین توزانه در قبال این یا آن فرد مشخص درک شود، بل باید چنان شرایطی را فراهم سازد تا حقایق در باره اندیشه ها، بینشها و پراتیک سیاسی شان آشکار گردد. تصفیه حساب در این عرصه، تشکل نوین نهضت مترقی را، با جلوگیری از تکرار اشتباهات نظری و عملی، نیرومند تر و سریعتر خواهد ساخت.

۳- تصفیه حساب برای چی؟

آنچه را که تا کنون مطرح کردیم، تمام اهمیت تاریخی خود را در همین پرسش مییابد. به راستی اگر هدفی در آن همه تصفیه حسابها وجود نداشته باشد، ضرورت آن نیز چندان مفهوم نخواهد بود.

از سرگیری مبارزه دموکراتیک و داد خواهانه مستلزم باز نگری بنیادی اندیشه و پراتیک گذشته جنبش مترقی و انقلابی افغانستان است. **این باز نگری بدون آن تصفیه حسابها ناممکن است!**

ما در شرایطی قرار داریم که جنبش انقلابی و دموکراتیک جهانی در پایین ترین سطح خود در سده بیستم قرار دارد (شاید سوای دوران غلبه فاشیزم): فروپاشی اردوگاه سوسیالیسم دولتی و تلاش در جهت احیای سرمایه داری بی بند و بار در آن، (سوای چین، کیوبا و ویتنام) همراه با فقدان واکنش جنبش کارگری و کمونیستی جهانی در قبال آن (به شمول عدم عکس العمل طبقه کارگر صد ها میلیونی کشور های بلاک شرق!); ضعف

احزاب کمونیستی و کارگری در کشور های سرمایه داری ؛ یورش نیولیبرالیستی سرمایه داری برای تصرف جهان ؛ بی رقیب شدن امپریالیزم و در نهایت آقایی امریکا بر کره خاکی !
هیچگاهی در تاریخ بشر بی تناسبی این چنین عظیم بین پیشرفتهای تکنالوژیک و ثروت اندوزی مالی در مقیاس جهان از یکسو و عقبمانی معنوی و ضعف مبارزه دموکراتیک و عدالت خواهانه از سوی دیگر، وجود نداشته است.

تیوری پیشرو عصر ما اینک در مرحله تازه یی از درونجوشی خود قرار دارد. شکست نخستین «سیمای سوسیالیزم» که با اکتوبر آغاز یافته بود، در مرکز مسایلی قرار دارد که این تیوری را مصروف خود ساخته است. تاخت و تاز های وسیع ایدیالوژیک امپریالیزم و سرمایه داری پیروزمند علیه جهانبینی چپ انقلابی به منظور آن است تا **پایان هرگونه تفکر سوسیالیستی** را اعلام بدارد و نظام سرمایه داری را زیر شعار های «جهان آزادیها»، «نظام دموکراتیک»، «جامعه مبتنی بر برابری شانس افراد»، «دنیا ی پیشرفت و وفور نعمات مادیم و غیره به حیث یک نظام جاودان و عادلانه معرفی بدارد.

شکست جنبش چپ ما ، افزون بر عوامل درونی، در متن یک جنگ تحمیلی از سوی امپریالیزم - که سیاه ترین نیرو های افغانی و منطقه یی را بسیج کرده بود - صورت پذیرفت. این شکست سیاسی - نظامی با مهاجرت گسترده عناصر انقلابی، دموکرات و تحول طلب همراه بود. مهاجرت ناگزیر، دو پیامد متضاد دارد:

- پراگنده گی مبارزان در سراسر جهان: عامل منفی در تشکل دوباره جنبش چپ؛
- آشنایی با دستاورد های مادی و معنوی جهان سرمایه داری و به ویژه با شیوه های مبارزه احزاب و سازمانهای کارگری و چپ جهان: **عامل مثبت در غنایابی تفکر و فرهنگ سیاسی انقلابیون افغانی.**

در جریان دهه یی که از استقرار «انارشی جهادی» میگذرد، هیچگونه نیرویی در جامعه افغانی پدیدار نگردید که بتواند سکاندار یک حرکت گسترده چپ و دموکراتیک باشد. واقعیت نامبرده نمایانگر این حقیقت است که در وضعیت کنونی جامعه افغانی، چپ نمیتواند بازمانده های سالم سازمانها و جریانهای چپ دیروزی را نادیده انگارد. البته از این واقعیت عینی نباید نتایج نادرست تشکیلاتی یا ایدیالوژیک گرفت. احیای ح.د.خ.ا. نی تنها یک رویای خام، بل، یک عقبگرد وحشتناک جنبش انقلابی نیز خواهد بود. تلاش در جهت باز یابی مشروعیت از طریق یادآوری عضویت در این یا آن ارگان رهبری احزاب فروپاشیده ، مضحکه

بی بیش نیست. این شمار از افراد اگر ترحم تاریخ را «فراموشخانهٔ جامعه» میانگارند، باید بدانند که در دادگاه تاریخ، حافظه بی به وسعت حافظهٔ کل بشر وجود دارد.

جنبش چپ و دموکراتیک افغانی تنها با «نفی دیالکتیکی» گذشتهٔ خود خواهد توانست دوباره در تاریخ ظهور کند. نفی دیالکتیکی ناگزیر از «تصفیهٔ حساب» آغاز میگردد. «نهضت آیندهٔ افغانستان» نفی نامبرده را در هر سه زمینهٔ اساسی آغاز کرده است:

- در عرصهٔ تفکر و تیوری

- در عرصهٔ سازمانی-تشکیلاتی

- در عرصهٔ پراتیک سیاسی

پیوستن رزمنده گان راستین راه آرمانهای خلق به «نهضت آینده»، روند شکل نوین جنبش دموکراتیک را سریعتر خواهد ساخت. شکل آگاه ترین عناصر وابسته به جریانهای دیروزی چپ انقلابی در یک سازمان واقعاً دموکراتیک، پیشرو و مدرن، یگانه چشم انداز پیروزی مبارزهٔ داد خواهانه خواهد بود.

بر گرفته از شماره ۵ نشریه آینده (فبروری ۲۰۰۱)

www.ayenda.org